گفت و گو با گلشیفته فراهانی بازیگر فیلم میم مثل مادر

همه زندگیم سینماست..

گلشیفته فراهانی در فیلم میم مثل مادر توانایی های ویژه ای از خود به نمایش گذاشت. او ایفای نقش سپیده را به عهده دارد که در سه برهه سنی زندگی یک مادر را به نمایش می گذارد با زیر و بم های بسیار. گفت و گوی ما یک ساعت به طول انجامید و گلشیفته فراهانی در طول مصاحبه با تمام قوا هندوانه خورد. بی شیله پیلگی، سادگی او در کنار کودکی معصومانه و البته سرشار از شیطنتش از او موجودی ساخته که هیچ یک از احساساتش را پنهان نمی کند. به سادگی و بی هیچ تعارفی ضبط دیجیتالی (mp3 player) مرا در نخستین نگاه شکار کرد و چون کودکی به زیر و رو کردن آن پرداخت. البته او در طول گفت و گو از درخت بالا نرفت؛ زیرا ۹ سال از زمانی که از «درخت گلابی» بالا رفت گذشته بود و او پس از تجربه بازی در ۱۴ فیلم سینمایی اکنون به صورت جدی دارد برای ورود به عرصه کارگردانی دورخیز می کند. او که جزو نسل دوم بازیگران بعد از انقلاب به شمار می آید تا کنون در فیلم های «درخت گلابی»، «ماهی ها عاشق می شوند»، «اشک سرما»، «بوتیک»، «زمانه»، «جایی دیگر»، «دو فرشته»، «هفت پرده»، «بابا عزیز»، «سنتوری»، «نیوه مانگ»، «گیس بریده»، «به نام پدر» و «میم مثل مادر» به ایفای نقش پرداخته است.

حالا از نخستین تجربه بازیگری او در سن ۱۴ سالگی، ۹ سال گذشته است و اگر سری به سینماهای تهران بزنید او را در هیأت مادری می بینید که میم را تلفظ می کند، درست مثل مادر.

رضا ولی زاده

بازی نقش سپیده در فیلم «میم مثل مادر» پس از بازی در ۱۳ فیلم دیگر برای شما چه تجربه ای داشت؟ آیا می توان آن را نسبت به سایر نقش های شما منحصر به فرد و یک نقطه عطف در بازیگریتان به شمار آورد؟

بازی در هر فیلم یک تجربه متفاوت و ویژه به شمار می آید؛ چرا که نقش ها متفاوتند و هر بار نقش های جدیدی را بازی می کنم. بنابر این همان طور که این فیلم به عنوان چهاردهمین فیلم با بقیه فرق دارد، فیلم یازدهم و یا هفتم و هشتم هم با فیلم های پیش از خود تفاوت دارند. هر کارگردان جدید یک دنیای جدید است. یک زندگی جدید است؛ اما با این اوصاف «میم مثل مادر» برای من یک فیلم درخشان است. من در این فیلم هم توانایی های خودم را بهتر شناختم و هم چیزهای بسیاری یاد گرفتم. این نقش سه فصل داشت: ۱۸ سالگی، ۲۴ و ۳۴ سالگی و در حالی باید این نقش را بازی می کردم که اصلاً مادر نشده ام. مادر شدن هم شبیه تجربه مرگ است. آدم تا نمیرد نمی تواند مرگ را درک کند. سعی کردم خودم را جای سپیده بگذارم و فکر می کنم «میم مثل مادر» نقطه عطفی

هر یک از تجربه های کار با کارگردانان مختلف حکم یک ترم دانشگاهی واقعی و استاندارد را دارد. کار کردن در کنار مهرجویی ملاقلی پور، بهمن قبادی و حمید نژاد تجربه بزرگی بود

است در کارنامه بازیگری من.

چقدر با نقش سپیده راحت کنار آمدید؟

من هنرستان موسیقی رفته ام و بچه های موسیقی را خیلی خوب می شناسم. یکی از مسأله های من با سپیده... البته... نه! نه! تمام لحظه هایش را فهمیدم و کامل درک کردم. تمام زن بودنش را، سکوت زنانه اش را، مطیع بودن و بلوغش را کاملاً درک می کردم. او به تکامل رسید و دست آخر هم که مرد.

حس نمی کنید جایی با نقشتان راحت نبوده اید و سپیده برایتان تصنعی بوده؟

...دارم فکر می کنم. نه! چیزی به نظرم نمی رسد. نه! با او کاملاً راحت بودم.

تا چه حد از ویژه بودن بازی شما به نقش سپیده بر می گشت و تا چه حد به کارگردان؟

نقش سپیده به هر حال پتانسیل (توانایی- امکان) ویژه را فی نفسه داشت. برخی از نقش ها هستند که اگر بازیگر خودش را به آب و آتش هم بزند هیچ پتانسیلی برای ویژه شدن ندارند. خیلی مواقع هم نقش ها این پتانسیل را دارند و کارگردان ها نمی توانند حیات دراماتیک نقش را به سقف توانمندی های ذاتی آن برسانند؛ و با وجود آن که شما دارید در نقشتان می درخشید در عین حال نمی درخشید. یعنی خوب بازی می کنید اما دیده نمی شوید. در میم مثل مادر، هم نقش این پتانسیل را داشت و هم آقای ملاقلی پور تمامی تکنیک ها و هنرهایی که در سینما وجود داشت از نور، صدا، فیلمبرداری و... را به خدمت این نقش و دیگر نقش های فیلم گرفتند. آقای ملاقلی پور خیلی کمک کرد. اگر این نقش در یک فیلم دیگر و با کارگردانی دیگر پیش می رفت شاید هرگز به آن چه در حال حاضر در فیلم می بینیم ارتباطی پیدا نمی کرد و این طور نمی درخشید. من خیلی جاها در فیلم متوجه می شوم سهم من در بازی سپیده ۴۰ درصد است و سهم کارگردان ۶۰ درصد و حتی گاهی حس می کنم سهم من ۲۰ درصد است و کارگردان ۸۰ درصد. نور و فیلمبرداری هم برخی جاها به کمک من آمده اند، چیزی که در خیلی از فیلم ها کمتر می بینیم.

در گیری عاطفی شما با شخصیت سعید (بازیگر خردسال فیلم) خیلی در فیلم برجسته است، این حس صرفاً به بازی شما مربوط می شود یا علی شادان این حس را در شما بیدار می کرد؟ حضور او بر کل فیلم چه تأثیری داشت؟

حضور علی در کنار ما نه تنها برای من بلکه برای تمام گروه بزرگترین شانس بود. علی، این پسر کوچک، مثل فرشته بر ما نازل شد و واقعاً فضای کار ما را نورانی کرد. آشنا شدن با علی برای من یکی از بزرگترین اتفاقات کار و شاید عمرم بود.

به هر حال خوشحالم که علی، افتخاری را که می خواست نه تنها برای استان ایلام که برای کل کشور کسب کرد.

تا چه اندازه با ملاقلی پور بر سر جزییات نقش بحث می کردید؟

ما درباره این نقش و لحظه به لحظه فیلم با یکدیگر بحث و گفت و گو می کردیم. ما همگی تمام طول فیلم را قدم به قدم با یکدیگر طی کردیم به همین خاطر الان اصلاً یادم نمی آید چه جاهایی را من به نقش سپیده اضافه کرده ام. شاید باید فیلمنامه را دوباره بخوانم تا ببینم چه تغییراتی کرده است. به قدری درباره نقش حرف زده بودیم که حالا دیگر اصلاً یادم نیست چه جاهایی به پیشنهاد من تغییر کرد. اما روتوش نهایی همیشه از آن آقای ملاقلی پور بود که اتفاقاً از هرز رفتن بازی این نقش جلوگیری می کرد.

پس روی حرف کارگردان حرف نمی زنید.

نه. من هیچ وقت پافشاری نمی کنم. فقط پیشنهاد می دهم. اما در نهایت آن چه را که کارگردان می خواهد انجام می دهم نه آن چه را که خودم می خواهم. در نهایت من گچی بودم که توی قالب مجسمه نقش ریخته می شدم و آقای ملاقلی پور پخش های زائد آن مجسمه را تراش و صیقل می داد.

اما در دو قسمت از فیلم شما از ناحیه دست دچار جراحت شدید. یک بار وقتی می خواهید در را باز کنید و برخلاف توصیه کارگردان بدون استفاده از کپسول اکسیژن با دست شیشه را شکستید و سرنوشت این صحنه را تغییر دادید و گویا یک بار هم دست شما به شدت دچار گرفتگی می شود.

بازی در هر فیلم یک تجربه متفاوت و ویژه به شمار می آید؛ چرا که نقش ها متفاوتند و هر بار نقش های جدیدی را بازی می کنم

چیز مهمی نبود. برای من اتفاق بزرگی بود چون بیشتر به قدرت باور در انسان پی بردم. اگر انسان ها می دانستند با قدرت باور قوی چه کارهایی می توان کرد شاید دنیا اکنون یک جور دیگر بود. بازیگری، بهترین تمرین برای تقویت قدرت باورهای انسان است. شاید هم یکی از بزرگترین دلایل من برای ادامه این کارهمین باشد. لحظاتی که گلشیفته دیگر وجود خارجی نداشت و جای خود را به سپیده داده بود این طور اتفاقات هم ممکن بود بیفتد.

اگر بخواهید این فیلم را در کارنامه تان دسته بندی کنید، چه تجربه مهمی از آن به دست آوردید؟

هر کارگردانی برای من یک زندگی و دنیای جدید است. آقای ملاقلی پور ناموس است. او بدون اغراق یکی از نوامیس من در سینما است. من به شدت به او احترام می گذارم و به قول معروف پای او ایستاده ام. این را به خاطر این می گویم که حرف و حدیث پشت سر ایشان زیاد است و این هم تنها و تنها به خاطر رک گویی و صراحت اوست. من در این فیلم جدا از مسأله بازیگری چیزهای زیادی از او در حوزه سینما و کارگردانی یاد گرفتم. به وضوح دیدم چقدر قریحه و ذوق می تواند ورای همه تکنیک ها و تئوری ها در کارگردانی شگفتی بیافریند؛ چرا که آقای ملاقلی پور اصلاً تحصیلاتی در زمینه سینما ندارند. مثلاً سکانس افتادن سعید در وان حمام را به چه چیزی جز قریحه می توان نسبت داد که اینقدر خوب و عالی از کار درآمده است.

قبل از این که کار با آقای ملاقلی پور را شروع کنید همین حرف و حدیث ها تأثیری در تصمیم شما برای همکاری با او نداشت؟

راستش قبل از این که سر صحنه میم مثل مادر حاضر شوم کمی نگران بودم؛ اما آقای تورج منصوری و ایرج شهزادی که قبلاً تجربه همکاری با ایشان را داشتند سر صحنه فیلم «سنتوری» به من گفتند از این همکاری استقبال کنم؛ چرا که ملاقلی پور به شدت کارگردان با قریحه ای است و بلد است آن چه را که می خواهد و در ذهن دارد به خوبی بسازد. بسیاری از کارگردان های ما می دانند چه می خواهند اما نمی توانند آن را بسازند.

بد اخلاق هم نبودند؟

اصلاً! اتفاقاً همه ما لحظه های شیرینی را پشت سر گذاشتیم و حتی اگر بداخلاق هم بودند بداخلاقی شان خوب و حتی گاهی بامزه بود.

بعد از دیدن فیلم وقتی بازی خودتان را مرور کردید به این حس رسیدید که بازی تان در برخی جاها به اصلاح نیاز داشته یا خیر؟

من همیشه فکر می کنم در همه بازی هایم جایی برای اصلاح، ویرایش و تغییر وجود دارد. مثلاً در اشک سرما می توانم دقیقاً بگویم کجاهای فیلم بازی من ایراد و چطور می توان آن را رفع کرد. من میم مثل مادر را دوبار دیده ام و آنقدر در فیلم غرق شده که متوجه بازی خودم نشدم. فقط به آقای ملاقلی پور گفتم من دیگر حاضر نیستم این فیلم را ببینم.

غیر از شما بازیگر دیگری برای نقش سپیده در نظر گرفته شده بود؟

بله.

چه کسی؟

بهتر است اسم نبرم.

جایی گفته بودید دوست دارید کارگردانی کنید. هنوز هم سر تصمیم خود هستید؟

بله.

در این صورت بازیگری را کنار می گذارید؟

ابداً. من در بازیگری به دنبال آرمان هایی هستم که برای رسیدن به آن باید خودم کارگردانی کنم تا بتوانم خودم را اجرا کنم. به هر حال کارگردانی تجربه عظیمی است. حس می کنم هر روز دارم آماده تر می شوم. هر یک از تجربه های کار با کارگردانان مختلف حکم یک ترم دانشگاهی واقعی و استاندارد را دارد. کار کردن در کنار مهرجویی، ملاقلی پور، بهمن قبادی و حمید نژاد تجربه بزرگی بود.

یعنی برای این که به عنوان بازیگر به جایگاه کارگردان تشخصی که در ذهن دارید بخشید یا در جایگاه کارگردان، نهایت هنر بازیگری وجودتان را بیرون بکشید؟

هر دو. از یک طرف می خواهم کارگردانی باشم که خودم را به عنوان بازیگر هدایت کنم و تمامی توانایی هایی را که در خودم سراغ دارم بیرون بکشم و...

این توانایی هایی که می گویید تکنیک هستند یا حس؟

فکر می کنم بیشتر حس هستند.

داشتید می گفتید.

بله و از طرف دیگر دنیایی در ذهن من است که می خواهم آن را بسازم. دنیایی که از سینما در ذهن من وجود دارد دنیایی است که تا به حال دراین ندیده ام. خواب های من و تصاویر ذهنی ام با آن چه من به عنوان سینما در ایران می شناسم خیلی متفاوت است و دلم می خواهد این تصاویر را بسازم. دلم می خواهد این خواب ها، رؤیا ها و کابوس ها را از توی سرم بیرون بریزم. درست مثل هر کارگردان دیگری که با ساختن هر اثر به تخلیه هنر خود و آرزوها، کامیابی ها، ناکامی ها و... خود دست می زند و این می تواند هم نوعی زایش باشد و هم نوعی بالاآوردن.

این ویژگی در کنار همه خوبی هایش می تواند در ارتباط با کارگردان هایی که با آن ها کار می کنید گاهی یک مانع محسوب شود. سعی می کنید خیلی زیرکانه کارگردان را به پذیرش این ویژگی وادار کنید یا این که جلو دوربین از آن صرف نظر می کنید.

من متأسفانه هیچ وقت نمی توانم خودم را فراموش کنم. حرفم را باید بزنم. اگر پذیرفته شد که هیچ، اما اگر کارگردان نپذیرفت من بالاخره حرفم را زده ام. نمی توانم در مقابل چیزهایی که احساس می کنم غیر منطقی است و تماشاچی آن را نمی پذیرد بی تفاوت باشم. به هر حال سعی می کنم این مسأله به مانعی میان من و کارگردان تبدیل نشود.

به عنوان یک زن چقدر از نقش هایی را که برای زن در سینمای ما وجود دارد به ماهیت واقعی زن امروز جامعه، نزدیک می دانید؟

تنوعی که در نقش های مردها وجود دارد چندصد برابر تنوعی است که در نقش های زنان وجود دارد و این دلیلی ندارد جز این که اغلب کارگردان های ما مرد هستند و مردها برخلاف تصورشان شناخت دقیقی از زن ها ندارند.

از طرفی کارگردانان زن سینمای ما هم ابعاد مختلف خودشان را رو نمی کنند که بخشی از این امتناع به محدودیت های سینمای ایران باز می گردد که در آن نقش ها و رفتارهای پذیرفته شده برای یک زن خیلی محدود هستند و همین محدودیت ها باعث شده هرگز نتوانیم با دوربین سینما به کالبدشکافی عمیق روابط انسان ها برویم و هزارتوی روابط آن ها را به تصویر بکشیم.

اگر به ۹۰ درصد از فیلم های سینمای اروپا و سینمای مستقل آمریکا نگاه کنید می بینید که موضوعی جز کالبد شکافی عمیق روابط میان فردی ندارند. اما ما در سینمای خودمان به ۹۰ درصد از روابط میان فردی و درونیات آدم ها نمی توانیم نزدیک شویم. ما خودمان بهتر از هر کسی می دانیم چه چیزهای وحشتناکی در سرمان می گذرد. من فکر می کنم حتی اگر ما سینمای آزادتری داشتیم کسی جرأت نمی کرد آن بخش از درونیات آدم های جامعه ما را به تصویر بکشد. شاید نسل های بعدی بتوانند از زیر بقایای این سینمای خجالت زده و دوربین سربه زیرش بیرون بیایند و به مکاشفه درون آدم ها بپردازند. کاری که «پدرو آلمادوار» درباره خودش انجام می دهد و تا این حد صادقانه به مخفی ترین و خصوصی ترین لایه های زندگی و درونش اعتراف می کند.

یکی از عواملی که مرا برای حرکت به سوی کارگردان شدن سوق داد همین نکته بود، اما تنها این نکته نیست که مرا برای کارگردانی ترغیب می کند. من همه زندگیم سینماست.

پس با این اوصاف جزو کارگردان هایی خواهید شد که خودشان فیلمنامه های شان را می نویسند.

اتفاقاً نه. فیلمنامه نویسی یک تخصص است که من از آن خیلی می ترسم هر چند که کارگردانی تخصصی پردامنه و وسیع تر است. من دوست دارم همه چیز ایده آل باشد اما فکر نمی کنم اگر همه کارها را خودم انجام بدهم ایده آل خواهد شد. ترجیح می دهم طرح فیلمنامه را کسی مثل آقای رحمانیان بنویسد. کسی که بتواند اتسمفری عمیق و وسیع را در طرح کشف کند. مشکل بسیاری از کارگردان های ما هم این است که دوست دارند خودشان فیلمنامه هایشان را بنویسند.

چه نقشی در فیلم هایی که تا به حال دیده اید وجود داشته که دلتان خواسته شما به جای هنر پیشه فیلم، آن را بازی می کردید؟

هیچ وقت به این فکر نکردم که ای کاش نقشی را که بازیگر دیگر بازی کرده من بازی می کردم. وقتی که فیلم «حرفه ای» ساخته شد و آن را دیدم من دقیقاً هم سن ناتالی پورتمن بودم. آن وقت ها نه من بازیگر بودم و نه به سینما فکر می کردم؛ اما بعدها خیلی ها به من می گفتند چقدر خوب بود اگر به جای ناتالی پورتمن در این فیلم بازی می کردم و این خیلی خنده دار بود به همین دلیل ساده که من توی ایرانم و آن ها توی هالیوود. باید بگویم پیش نیامده دلم بخواهد یکی از نقش هایی که در تاریخ سینما وجود داشته را من بازی کنم؛ چرا که هنرپیشه نقش هایی را که دوست داشته ام، آن قدر نقش شان را خوب بازی کرده اند که اصلاً نمی توانم هیچ کس را به غیر از آن ها در آن نقش ها تصور کنم.

در عالم خارج از سینما چطور؟ نقشی وجود داشته که از کودکی و یا الان دلتان بخواهد بازی کنید؟

بیشتر نقش های توی کتاب ها را دلم می خواسته بازی کنم. مثلاً بچه که بودم دلم می خواست «پی پی جوراب بلند» را بازی کنم که هنوز هم خیلی دوستش دارم، منتهی دیگر به سن من نمی خورد. «تیستوی سبزانگشتی» هم یکی از نقش هایی است که دوست داشتم بازی کنم. حالا هم دلم می خواهد نقش کیمیا

اگر این نقش در یک فیلم دیگر و با کارگردانی دیگر پیش می رفت شاید هرگز به آن چه در حال حاضر در فیلم می بینیم ارتباطی پیدا نمی کرد و این طور نمی درخشید

-دختر خوانده مولانا- را بازی کنم. البته این آخری را ننویسید. در زندگی عادی هم در هر مقطع سنی نقش خاصی را دلم می خواسته بازی کنم. مثلاً الان خیلی دلم می خواهد نقش یک لمپن لات بی سر و پای بی ادب و خنده دار را بازی کنم. بازیگرها عموماً دلشان می خواهد نقش دیوانه، کور یا معلول جسمی را بازی کنند، من هم در هر مقطعی دلم می خواهد نقشی را بازی کنم.

چه چیزهای غیرقابل تحملی در سینمای ما برای یک زن وجود دارد؟

همه چیز. برای من همه چیز. این فقط به زن بودن یا مرد بودن محدود نمی شود. بازیگری مثل جولیا رابرتز ۲۵ میلیون دلار دستمزد می گیرد در حالی که هزینه فیلم ممکن است از ۱۰۰ میلیون دلار تجاوز نکند. کافی است بازیگری در سینمای اروپا دو ماه بازی کند تا در تمام طول سال به او حقوق پرداخت کنند. در سینمای ما اگر یک بازیگر برای یک فیلم که دوماهه ساخته می شود ۲۰ میلیون تومان می گیرد (که سقف دستمزد به حساب می آید) این ۲۰ میلیون صرفاً دستمزد دو ماه او نیست بلکه درآمد یک سال او به حساب می آید که البته این درآمد یک بازیگر ستاره است و اصلاً مگر ما چند ستاره در سینمای خودمان داریم؟

در کشور ما قدرترین و مطرح ترین بازیگران مان در خانه های اجاره ای زندگی می کنند. در کشوری مثل ایتالیا هنر یکی از عواملی است که چرخ های اقتصاد این کشور را به حرکت در می آورد اما ما در کشورمان این همه هنرمند داریم و سینمای ما هم در دنیا حرف برای گفتن دارد در حالی که اهالی این صنف در شرایط بدی به سر می برند. در کشور ما هنوز بازیگری و کارگردانی در وزارت کار جزو مشاغل رسمی به حساب نمی آید. هنوز در گذرنامه من و دیگر بازیگرها و کارگردان ها، حرفه بازیگری و کارگردانی ثبت نمی شود چون این حرفه ها را به عنوان شغل نمی شناسند. شما مهندس آب و برق باشید شغل شما به عنوان مهندس در گذرنامه تان درج می شود اما اگر عباس کیارستمی باشید که نخل طلای جشنواره کن را گرفته در پاسپورتتان نمی نویسند کارگردان.

من بیمه نیستم و اگر تا آخر عمرم هم بازی کنم نمی توانم یک خانه بخرم. حقوق بازنشستگی ندارم. حقوق ثابت ندارم و می دانم سرنوشت بازیگری در ایران سرنوشت مهدی فتحی است که هنوز دخترش پس از مرگ او نتوانسته قسط خانه اش را تمام کند.

شما هم می خواهید در همین سینما کارگردان شوید؟

چاره ای ندارم. تجربه نشان داده نه تنها در ایران که در جهان عمر بازیگران زن خیلی کوتاه تر از مردان بازیگر است. من هم بدون بازیگری می میرم.

بالاترین دستمزدی که در سینما گرفته اید چه مبلغی بوده؟

نمی توانم بگویم.

خب پایین ترینش را بگویید.

توی فیلم درخت گلابی بود که یک ضبط صوت برایم خریدند.

سینما شما را کاملاً از موسیقی دور کرده، ممکن است که دیگر به دنیای موسیقی برنگردید؟

سینما مرا از موسیقی دور کرده اما من قصد ندارم از موسیقی دور شوم. می خواهم دوباره برگردم و کار آهنگ سازی را تمرین کنم. من دینی دارم به موسیقی که آن را ادا خواهم کرد.